



توبه نصوح

سال گذشته در مسافرت ترکیه «بقونیه» یعنی شهر مخصوص جلال الدین محمد بلخی، معروف به مولوی، سری زدیم. این شهر کوچک قدیمی با اینکه سیمای باستانی خود را حفظ کرده است و جز در شبکه وسیله رفت و آمد ندارد مگر شمع تجدید و نوسازی، مثل درد دیگر شهرهای ترکیه، در چند محل آن پرتوافکننده بود. در محوطه آرامگاه مولوی، جمعیت زائران موج می‌زد. در داخل آن، مردم، با حال سکوت و جذبه، از برابر مرقد مولوی و وابستگانش که همه در آنجا دفن شده‌اند، بطور طواف، رد می‌شدند و از چشمان بعضی از آنان قطرات اشک فرو میریخت و نوای نی مستشان کرده بود. هر چند این عارف بزرگ ایرانی تنها در ایام سلطه سلجوقیان بقونیه سفر و در آنجا اقامت نموده است ولی او را ترك خالص میدانند و در عظمت مقامش غلو می‌کنند! بربیکی از دیوارهای محوطه مزارش برکتی نوشته‌اند:

يك طواف مرقد سلطان مولانای ما هفت هزار و هفتصد و هفتاد حج اکبر است
بالای در ورودی این بیت را با خط نستعلیق دیدم که نسبت به مکتب مولوی و عقاید عرفانی
نهایت تناسب را داشت.

کعبه آمال باشد این مقام هر که ناقص آمد این جا شد تمام

• آقای کمال الدین بهشتی.

افکار عالیة این مرد بزرگ ، در تشریح و موزات صوفیه و حقایق عرفانی ، بقدری روشن و
مالیست که شیخ بهاء الدین دانشمند و عارف معروف در حق او می گوید :

من نمی گویم که آن عالیجناب هست پیغمبر ولی دارد کتاب
چنین مردی ، با آن تسلط در قرآن و رموز عرفانی ، در جلد پنجم کتاب خود ، حکایتی دارد
مشعر بر اینکه در يك گرمابه ، مردی که صوره بزنان شبیه بود کار میکرد و از دلاکی پیکر زنان زیبا و
دختران خسرو عصر روح خود را غرق لذت میکرد . آن مرد زن نما (نصح) خوانده می شد .

شرح این توبه نصح از من شنو	بگر و بدستی و لك از نوگرو
بود مردی پیش ازین نامش «نصح»	بدزدلاکی زنان و سرا فتوح
بود روی او چو رخسار زنان	مردی خود را همی کردی نهان
او بحمام زنان دلاک بود	در دغا و حيله بس چالاک بود
سالها می کرد دلاکی و کس	بو نبرد از حال و سر آن هوس
ز آنکه آواز و رخسار زنوار بود	لك شهوت کامل و بیدار بود
دختران خسروان از این طریق	خوش همی مالیدومی شست آن عشیق
توبه ها میکرد و پا در می کشید	نفس کافر توبه اش را میدرید

تا اینکه روزی پیش عارفی می رود و از او در این مورد مدد می طلبد . آن عارف او را دهامپکنند
که در توبه ثابت قدم باشد ولی او بکار خود ادامه میدهد، تا روزی گوهری از دست دختر مرد بزرگی
در گرمابه مفقود می گردد و این گم شدن گوهر و اثر دعای عارف باعث می شود که «نصح» کاملا
توبه و گریبان خود را از دست شیطان خلاص کند :

کان دعای شیخ نی چون هر دهاست	فانیست و گفت او گفت خداست
يك سبب انگیخت صنع ذوالجلال	که رهانیدش ز زهرین و وبال
برای پیدا کردن گوهر بازرسی سختی شروع می شود .	
بس بجد جستن گرفتند از گزاف	در دهان و گوش و اندر هر شکاف
يك بلك را حسابه جستن گرفت	تا پدید آید گهر، بنگر شکفت
در این کشاکش، نصح، از شدت ترس و رسوائی، می لرزید .	

آن «نصح» از ترس شد درخاوتی	روی زرد و لب سیه درخشیتی
پیش چشم خویشان می دید مرگ	سخت میلرزید بر خود، همچو برگ
تا اینکه از شدت وحشت بیهوش میگردد . اما قبل از رسیدن امواج سخت گیری تفتیش بساو	
گوهر پیدا می شود و این امر باعث میشود که او این بار توجه کامل بکند و دیگر سرکار خود حاضر	
نشود . میگوید خدایا	

شکر های تو نباید در بیان
گس سر هر موی من یابد زبان

میزنم نعره در یسن روضه عیان خلق را یالیت قومی یعلمون (۱)
در اینصورت شك نیست که مولوی «توبه نصوح» سوره مبارکه «التحریم» را اشاره بساین
دلاک دانسته است .

آیه چنین است : یا ایها الذین امنوا اتوبوا الی الله توبه نصوحاً . یعنی ای کسانیکه ایمان
آورده اید توبه کنید بخدا، توبه نصوح .
در باب مفهوم اصلی نصوح (فتح اول) یا نصوح (بضم اول)، از پیشوایان دین سوالنی کرده اند
و جوابهایی داده اند :

۱- تفسیر لاهیجی مینویسد :
از حضرت ابوالحسن علیه السلام پرسیدند نصوح یعنی چه؟ فرمودند توبه ای که برگشت نداشته
باشد آن را توبه نصوح گویند .

۲- تفسیر روح المعانی جلد ۲۸ تا ۳۰ (توبه نصوح ای بالغة فی التمتع) توبه نصوح
یعنی توبه کامل در نصیحت نفس بخودش تا توبه کامل بکند. یعنی شخصی از کار ناشایست و گناه خود
نادم شود و به نفس خود نصیحت دهد که از گناه توبه کند و تا عمر دارد دیگر برگرد آن مصیبت
نگردد و علاوه می کند که «عسل ناصح» عسل صاف و بدون موم را می گویند . چون لغت نصوح
مانند شکور صیغه مبالغه است . پس باید بگوئیم یعنی نفس بخود نصیحت کند که به توبه کامل
منجر شود .

۳- از حضرت رسول صلوات اله علیه سوال کردند که توبه نصوح کدام توبه را می گویند.
آن بزرگوار فرمودند وقتی عبدی از گناه خود طوری توبه کرد که تکرار گناه برای او مانند شیری شد
که ریخته شدن آن به پستان محال گردد ، آن توبه را توبه نصوح گویند و بعد خود صاحب تفسیر
در باب توبه بسط مقال داده میگوید : توبه مفتاح باب و اصلین و مقام اول سالکین است . توبه
شرایطی دارد که بدون احراز آن شرایط باطل است . اگر شخص تائب ، بعلت عدم اقتدار بگناهی،
از آن توبه کند این توبه اضطراری است و اعتباری ندارد . توبه باید با عدم مانع به ارتکاب گناه و
داشتن امکان و اقتدار تجدید گناه، معمول گردد و صرفاً از لحاظ ندامت نفس و خوف از خدای متعال
باشد والا اگر تائب بملاحظاتئی نخواهد یا نتواند عمل نا شایست بکند و همیشه بساین حال خود
تاسف بخورد آن توبه نصوح نیست بلکه توبه اضطرار است و هرگاه کسی از گناهی توبه کند ولی
همیشه آن گناه را در خواب ببیند دلیل این است که روح او توبه را نه پذیرفته و بمجرد رفع موانع
دو باره گناه خود را از سر خواهد گرفت . در اینصورت او توبه نصوح نکرده است .

اینک با این شرح کاملاً درمی یابیم که عارف بی نظیر ما، مولانا محمد بلخی، در این مورد اشتباهی
بی نظیر کرده و از خورد حکایتی ساخته و دلاک زن صنتی بوجود آورده و اسم نصوح بر آن داده است .

۱- اشاره به آیه شریفه یالیت قومی یعلمون بما غفرلی ربی و جعلنی من المکرمین یعنی اینکاش
کسان من می دانستند که خداوند مرا بخشیده و از عزیزان کرده است .

علاوه از اینکه زنی با اسم «نصوح» در تمام تاریخ زندگی عرب وجود نداشته است، اساساً ساختمان بدنی مرد و تغییر حالات او در تماس با بدن لخت زن نیز اجازه نمی‌دهد که سراو در پرده بماند زیرا تنها وجه تمایز مرد و زن آواز و مویست. نصوح ناگزیر بوده است در حمام برهنه شود پس پستانهای خود را چگونه می‌توانست شبیه پستان های زن کند تا مرد بودنش مکتوم بماند؟ در شبیه تضلات و سفیدی آنها و استخوان بندی مرد هرگز نمی‌تواند از نظر دقت زنان که همیشه در هیكل و ساختمان اختصاصاتی دیگر دارند دور بماند. بنابراین باید، در این مورد بجای شعرمولوی که گفته است.

حیرت اندر حیرت آمد زین قصص بی هشی خاصگان اندر اخص
چنین گفت:

حیرت اندر حیرت آمد زین قصص زاشتابه خاصگان اندر اخص

دلیل غیر قابل انکار دیگر در اینکه کلمه نصوح بآن مرد زن نمای کارگر حمام مربوط نبوده این است که در اینصورت بایستی در آیه شریعه، کاف تشبیه بکار برده شود: کتوبه النصوح یعنی مانند توبه نصوح و ای چون آیه باین شکل نازل نشده پس مسلماً نمیتوان گفت کلمه نصوح بدلاک مورد نظر مربوط بوده است.



علم داری، عمل نه، دان که خری بار موهر بری و سماه خوری
دانشت هست، کار بستن کو؟ خنجرت هست، صف شکستن کو؟
علم با کار، سودمند بود علم بیکار، پای بند بود
علم مخلص درون جان باشد علم دوروی بر زبان باشد

حکیم سنائی — قرن ششم